

استاد سید محمد فرزانه

تصحیحی از مرزبان نامه

چندی قبل توفیق یافته بودم تا مرزبان نامه را از نظر حواشی، مصحح و محشی فقید آن، علامه قزوینی اعلاالله مقامه، مطالعه کنم، نتیجه این مطالعه در شماره‌های سال مجلهٔ یغما درج و نشر گردید، و شاید همان موجب شد تا بتقاضای چندتن از جوانان دانشجو و دانش پژوه، یک دور تمام متن این کتاب بی‌مانندرا قرائت کردم و در ضمن این قرائت و در مطالعات مربوط بآن نکاتی چند راجع به متن و حواشی آن مجموعهٔ پراز نکته و لطیفه بنظر رسید که اینک بر اهل نظر از خوانندگان مجلهٔ یغما معروض می‌گردد؛ و قبل از ورود بر مقصود لازم میدانم خوانندگان محترم را باین نکته متوجه سازم که تاریخ تصحیح و تحشیهٔ مرزبان نامه، چنانکه در مقدمهٔ مصحح مصرح است، ۲۴ شوال ۱۳۲۶ قمری یعنی درست پنجاه سال پیش بوده است و در آن تاریخ عادهً، محشی فقید، جوانی با شور و شوق و مستعد و مقدمات دیده و در صراط ترقی و تکامل علمی افتاده بیش نبوده و چهل سال مطالعهٔ مداوم و دقیق و عمیق، با وسایل آماده و اسباب فراهم لازم داشته است تا بالاستحقاق عنوان علامهٔ قزوینی را بخود بگیرد و در کمال خفض جناح و خضوع نفس که از خصایص او و از علائم انسان کامل یا نزدیک بکمال است، مقام اول استادی را در تاریخ و ادب زبان فارسی و عربی، میان همهٔ مستشرقین بزرگ و بزرگان علمای مشرق بخویشتن مخصوص گرداند و معتمدترین ثقه و حجت ادب و تاریخ این هر دو زبان نامی و گرامی، در نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی، قرار گیرد!

بنابراین، اگر در حواشی و تعلیقاتی که محشی فقید طاب ثراه پنجاه سال پیش بر مرزبان نامه مرقوم داشته و یادربعبارات آن متن متین فنی که از نظر تصحیح گذرانیده است سبق قلم یا سهو قلمی دیده شد، مبادا احیاناً در نظر بعضی از خوانندگان جوان ذره‌ای از مقام شامخ آن علامهٔ استاد اعلاالله مقامه بکاهد، و از این گذشته، حق است که گفته اند الجواد قد یکبو والصارم قدینبو والانسان محل النسیان والله الهادی الی الصواب.

سید محمد فرزانه



۱- عبارت ذیل واقع در صفحه ۴ سطر ۶ و ۷ (۱) که باین صورت ثبت شده است:

« و ترجمه یمینی که اگر به یمین مغلظ مترجم آن را صاحب بسیار مایه سخن وری گویند حنتی لازم نشود . . . » مغلوط بنظر میرسد و غلط مورد نظر در عبارت « صاحب بسیار مایه سخن وری » است که بدین صورت رکیک و بسیار سست و خالی از هر لطیفه و نکته و اشاره است و حال آنکه کمتر عبارتی در مرزبان نامه و مخصوصاً در مقدمه آن خالی از لطیفه و دقیقه‌ای میباشد؛ و بدون شك این عبارت نیز در اصل « صاحب یسار مایه سخن وری » بوده است که هم فی حد ذاتها عبارتی است محکم و متین و مغزدار و هم مراعات نظیری در بردارد بسیار لطیف که منظور عمده مؤلف از این سیاق همان بوده است، یعنی مقابله « یسار » با « یمین » و « یمینی » و تحریف کلمه « یسار » به « بسیار » هم برای ناسخین و خطاطان کم مایه بسیار آسان میباشد .

۲- لفظ « بشکافتی » در عبارت ذیل واقع در صفحه ۵ سطر ۱۲ - ۱۳ : « و در آن میدان که اوسه طفل بنان رابرنی یاره سوار کردی ، قصبه الیسبق براعت از همه بر بودی و کرد گام زرده کلکش او هام سابقان حلبه دعوی بشکافتی » مسلماً غلط و صحیح آن « نشکافتی » است، زیرا مراد آن است که در میدان مسابقه سخنوری نه فقط سایر سواران و مدعیان باو نمیرسند بلکه او هام آنان هم از او عقب میماند و حتی بگردد گام سمند قلمش که از دورترین نقطه میدان نمایان است نمیرسد و آنرا نمی شکافد، و این معنی با آن صورت که در متن ثبت است وفق نمیدهد و چهره بلاغت و براعت بیانرا بشدت میخراشد و مخدوش میسازد؛ و مؤید این نظر، که البته بیازی بتأیید ندارد، آنکه در سایر مواردی هم که مؤلف این تعبیر را نموده است عبارت بر همین وجهی است که نموده شد، منجمله در صفحه ۱۹۴ سطر ۱۷ که گفته است:

« کرد گام سرعت مرا او هام نشکافته » و در صفحه ۲۰۱ سطر ۷ که میگوید « و ادراک در کرد گام سمندش نرسیدی . »

(۱) مراد از سطور و صفحات مذکور در این سلسله یادداشتها سطور و صفحات مرزبان نامه چاپ تهران سال ۱۳۱۷ است که ظاهراً با سطور و صفحات چاپ لیدن کمابیش اختلافی دارد .

۳ - راجع به عبارت مبهم و مضطربى که در صفحه ۱۹ باین صورت درج شده است:

« ولایت ورج آلهی بخرج رفت » و محشى عليه الرحمه شرح ذیل را در حاشیه دو راجع بآن مرقوم داشته است: « مقصود از این عبارت معلوم نشد و جمیع نسخ مبهم و مضطرب است و متن مطابق A است. B ولایت درج آلهی بخرج رفت. C ولایت ورج آلهی بخرج رفت. D و ولایت درج آلهی بخرج رفت. E ولایت ورج آلهی بخرج رفت. » انتهى؛ گمان میکنم تنها شکل قابل توجیه و قبول، از اشکال و صور مختلف که در نسخه‌های مختلفه بعبارت مزبور داده‌اند، شکلی است که از نسخه D نقل شده یعنی « وولایت درج آلهی بخرج رفت » و فرض دیگر باهر تحریف و تصحیف و هر توجیه و تأویلی که در این الفاظ و حروف قائل شویم مطلقاً نامربوط مینماید، و این شکل اگرچه خالی از غرابت و رکاکت بنظر نمیآید ولی میتوان معنای محصل و مناسبی از آن درك کرد و عبارت را بضمیمه ماقبل و مابعد چنین تفسیر نمود: « آنجا که درازل مواهب خدائی قسمت کردند و ولایت آلهی در (درجه بندى) بندگان بخرج رفت (یعنی صورت گرفت و انجام یافت) اول همای سلطنت سایه بر پیغمبران افکند، پس بر پادشاهان پس بر مردم دانا... » و محتاج بتوضیح نیست که مراد از « ولایت آلهی » حق صاحب اختیاری و ولایتی است که خالق نسبت بمخلوق و رب نسبت به مر بوب دارد، و اوست که میداند بهر يك چه درجه و مقام و چه قدر و قسمتی باید داد، و با این توضیح و تفصیل معلوم شد که از حیث معنی هیچ کم و کسری در عبارت وجود ندارد، بلکه در کمال رسائی و بلاغت نیز هست، ولی از حیث لفظ غیر مانوس بگوش میآید و همین است آن غرابت و رکاکتی که بدان اشاره شد.

۴ - کلمه « تأیید » در پیت عربی ذیل، (صفحه ۴۲ سطر ۱۴):

« دارُ علی العزّ و التأیید مبنایها و للمسکرم و العلیاء مغناها »

هر چند باتکلف و تعسف بتوان وجهی برای صحت آن توجیه کرد، ولی اطمینان دارم که در اصل « تأیید » بوده و بردست نساخ کم توجه « تأیید » شده است، زیرا خانه را تأیید نمیکنند و در وصف کمال آن « تأیید شدنی » یا « تأیید شده » نمیگویند و اگر خانه‌ای فرض شود که در وصف آن بتوان گفت « بنای آن بر تأیید » است، یا

« آن را تأیید کرده‌اند » از آن نوع خانه‌های (پوشالی) ونشی وحصیری خواهد بود که گاوآران زابل و مازندران وماهی گیران بنادر جنوب ایران موقه^۱ میسازند و تا بادی بر آن میوزد دودسته آنرا « تأیید » میکنند تا از یادرنیاید وچند صباحی برای رفع حاجت موقتی آنان بیاید . واما خانه یا قصری که صاحب بن عباد آنرا بسازد واز عظمت و استحکام وشکوه آن موضوعی بدست شعرای مصاحب و معاصر خویش دهد که ده ها قطعه وقصیده در وصف آن بسرایند ، واگر اشتباه نکرده باشم همین بیت نیز از ایات یکی از قصائدی است که در وصف همان قصر سروده شده است ، البته « تأیید کردنی » نمیباشد ، بلکه چنین خانه وقصری را به « تأیید » یعنی (جاوید بودن) توصیف می نمایند ، و همین است که عرض شد محققاً و مسلماً شعر مزبور در اصل چنین بوده است :

« دارُ علی العزِّ والتأیید مبنایها و للمکارم و العلیاء مغناها »

۵ - کلمه « مستوسق » در عبارت : « و بیمانی مستوسق بستند » واقع در سطر ۱۵ صفحه ۵۰ با احتمال قوی از اغلاط فاحشی است که فقط در چاپ تهران روی داده و غلط گیر چاپ مزبور هم غفلت کرده و در غلطنامه^۲ دقیق آن باصلاح و تصحیح کلمه نپرداخته است و گرنه بسیار بسیار بعید مینماید که از نظر مصحح و محشی فقید مرزبان نامه آن چنان غلطی دور مانده باشد (۱) .

البته احتیاج بتوضیح و تصریح ندارد که گفته شود صحیح آن « مستوثق » است .
 ۶ - عبارت ذیل واقع در صفحه ۴۵ سطر ۵ : « می ترسم که جهان دوستی ایشان سبب دشمنانگی ما گرداند . . . » محققاً غلط و صحیح آن این است : « می ترسم که جهان دوستی ایشان سبب دشمنانگی ما گردد » زیرا معنی عبارت مزبور بحکم سیاق سخن این است که : « می ترسم دنیا دوستی برادرانم سبب دشمنانگی ما شود . » چه گوینده این سخن پسر مهتر پادشاه است که پیش پدر از آینده اظهار نگرانی میکند و میگوید : « لیکن برادران من اگر چه دانا و مهربانند هم برایشان اعتماد

(۱) بعد از مراجعه به نسخه چاپ مصحح لیدن مسلم شد که برخلاف انتظار در چاپ مزبور هم کلمه « بلط » « مستوسق » ثبت گردیده است .

ندارم وانا اخشی سیل تلعتی، چه ایشان راپس از نو بمعونت بخت، بی مؤنت پای بکنج تن آسانی فرو خواهد شد و ناگاه و نابیوسان بعیشی هنی و نعمتی سنی خواهند رسید می ترسم که جهان دوستی ایشان سبب دشمنانگی ما گردد. « و اما فرض اینکه فاعل در فعل «سبب گردانیدن» کلمه «جهان» و مفعول آن «دوستی ایشان» باشد نامعقول مینماید، زیرا «دوستی» را سبب دشمنانگی کردن بر این اطلاق و در این قبیل سیاقها وانگهی در مورد برادران نسبت به برادر دیگر هیچ معقول و مفهوم نیست، و از این گذشته اصولاً در موضوع برادری «دوستی» را بکار نمیبرند و اگر بکار برند آنهم در این قبیل موارد رکاکتی بسیار ناهنجار مرتکب شده خواهند بود و از منشی بلیغ مانند سعد الدین و راونی مؤلف مرزبان نامه ارتکاب چنان ناهنجاری بسرحد محال بعید مینماید؛ و از همه اینها گذشته، چنانکه ملاحظه میفرمائید اساس سخن بر نگرانی است که این برادر مهتر از دنیا پرستی و جهان دوستی برادران کهتر دارد نه براینکه از ذات الین برادری و نفس اخوت و آثار و خواص این نسبت نگران باشد تا بجا یا نابجا بگوید: «میتروسم جهان این دوستی ما را سبب دشمنانگی قرار دهد.»

۷ - عبارت ذیل واقع در سطر ۸ صفحه ۴۶ نیز مغلوط و دست خورده بنظر میرسد: «موش از آنجا که دنائت و خیم و خلق لیثم او بود گفت...» زیرا که نسبت «دنائت» به «وخامت» نسبت بلیغ و منشی پسند و منطوق پسندی نیست، چه «دنائت» در نفس خود و بخودی خود «وخیم» و بلکه در حد اعلای وخامت است و هیچ «وخامتی» از نفس «دنائت» شوم تر و وحشتناک تر نیست و توصیف «دنائت» به «وخامت» در نهایت رکاکت است، و از آن طرف اضافه «دنائت» به «خیم» یعنی «طبیعت» و «سحیبت» اضافه ای است بسیار فصیح و بلیغ مخصوصاً که مرادف و مقارن با عبارت «خلق لیثم» نیز بوده باشد و ضمناً سخن پردازی و تصنع در انشاء و اغراب در عبارت که از خصایص مرزبان نامه و مورد نظر مؤلف سخن پرداز و بلندپرواز آن است اقتضا دارد که از گاهی بگاہ خواننده را بیازماید و عبارتی جزل و غلط انداز بر او عرضه دارد تافی المثل «دنائت خیم» را «دنائت و خیم» پندارد و بعد از تأمل و تعمق اگر اهلیت داشته باشد بخطای خود پی برد و بردقت نظر و احاطه لغوی و انشائی مؤلف آفرین گوید.